

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و برزنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی



سازمان انقلابی افغانستان

۱۰ اپریل ۲۰۱۳

لگدمالی قاره سیاه با چکمه های خونین امپریالیست ها

(بخش دوم)

استعمارگران، افریقا را تقسیم می کنند

انحصار سرمایه داری، انحصار مناطق تحت نفوذ را با خود همراه دارد. سرمایه داران غربی که برای انحصار بیشتر سرمایه در چنگال خونین شان حد و مرزی نمی شناختند، به هر طرف می تاختند تا مناطق جدید و بیشتری را به طور انحصاری تحت نفوذ خود بیاورند. اما گاه به چنین امری موفق نمی شدند و ناگزیر به بخشش یک منطقه در ازای منطقه دیگر می شدند و یا هم یک منطقه میان چندین استعمارگر تقسیم می گردید؛ مشخصه ای که لنین آن را تقسیم اراضی به وسیله امپریالیست ها می خواند.

دولت های استعمارگر در سال ۱۸۷۰ تقسیم جهان را آغاز کردند و در آغاز قرن بیستم آن را به پایان رساندند. قاره افریقا یکی از مناطق جهان بود که مورد تاخت و تاز بیرحمانه و سبعانه غارتگران سرمایه قرار گرفت. تا سال ۱۸۷۶ تنها ده درصد افریقا مستعمره دولت های اروپائی بود، ولی پس از شناسائی آبراه ها، سلسله جبال ها و دریاها بزرگ این قاره، افریقا در قرن ۱۹ بطرز وحشتناکی میان قلدان سرمایه تقسیم شد.

بریتانیا، فرانسه، آلمان، ایالات متحده آمریکا، بلژیک، پرتغال، اسپانیا، ایتالیا، هالند (که همه از اشغالگران کنونی کشور ما هستند) و... قاره افریقا را میان خود تقسیم کردند و حتی از بخشش کوه های مغرور خلق افریقا نیز خودداری نکردند (۲). در اینجا، مختصراً استیلاگری کشورهای غارتگر را در این خشکه ارائه می کنیم تا ضمن پی بردن به جنایت امپریالیست ها در افریقا به ماهیت شعارهای کاذبانه این غارتگران زیر نام «مبارزه علیه تروریسم» و «مبارزه برای حقوق بشر و حقوق زن» در افغانستان پی ببریم، شعارهایی که عده ای مفتون و ممنون آن گردیدند و با عرقریزی تمام مشغول رقص قرصک برای آنها شدند.

بریتانیا: نیمه دوم قرن نوزدهم بود که بریتانیا چور و چپاول و استیلای خود را در افریقا توسعه داد (۳). اشغال سودان شرقی، یکی از وسوسه های امپراتوری بریتانیا بود. این وسوسه را می بایست با وابستگی مصر به قدرت های

اروپایی، عملی سازد، زیرا ستراتیژی بریتانیا، پیوند زدن مستعمره هایش از آفریقای جنوبی تا مصر و تصرف آفریقای شمالی بود. با تسخیر آبراه سوئز این امپراتوری می توانست به شرق دریای احمر وارد شود و از آن طریق شمال آفریقا را تصاحب نماید.

انگلیس و آلمان در احوالهای مستی بودند که در قرن نوزدهم، خون خلق های آفریقای شرقی را بیرحمانه می مکیدند. انگلیس ها در سالهای هفتاد قرن نوزدهم قرارداد اسارتباری بر سلاطین زنگبار تحمیل کردند که بر بنیاد آن این امپراتوری امتیاز مهمی برای اداره حکومت مستعمره هایش در ساحل کینیا به دست آورد. پس از بریتانیا، آلمان که یکی از کشورهای ممتاز سرمایه داری به شمار می رفت، از طریق «شرکت آفریقای شرقی آلمان» وارد منطقه شد و با شاهان مناطق ساحلی قرارداد بست. رقابت «شرکت ها» آغاز شد. «شرکت آفریقای شرقی بریتانیا» نیز وارد سواحل سلطان نشین شد.

لنین، یکی از مشخصه های امپریالیسم را رقابت بر تقسیم مناطق جهان می داند. این مشخصه را می توان در بوگاندا بزرگترین دولت آفریقای شرقی در سرچشمه رود نیل به خوبی دید. این منطقه که یکی از مناطق ستراتیژیک برای امپریالیست ها به شمار می رفت، تسلط بر آن نمی توانست سبب رقابت انگلیس و آلمان نشود. این رقابت با شدت ادامه داشت و هر لحظه امکان شاخ به شاخ شدن این دو قدرت استعماری بر تصرف این منطقه وجود داشت؛ اما از آنجائی که امپریالیست ها در مقطع معین آن زمان جنگ را به سود خود نمی دانستند، با امضای موافقت نامه نوامبر ۱۸۸۶ این منطقه را میان خود تقسیم کردند: تانگانیکا (تانزانیا) به آلمان رسید و خاک بیشتری که امروز کینیا نامیده می شود، به حیث مستعمره بریتانیا ثبت شد.

غارت آفریقا به تقسیم آفریقای شرقی محدود نماند. استعمارگران برای چپاول آفریقا حد و مرزی نمی شناختند. بریتانیا در سال ۱۸۹۰ نیاسالند و در سال ۱۸۹۴ اوگاندا را تحت اسارت درآورد و به این شکل، از رقبای آلمانی و پرتگالی خود پیشی گرفت. اما این سبقت جوئی با خیال آرام صورت گرفته نمی توانست. هالندی ها مدت ها قبل شیفته اراضی آفریقای جنوبی شده بودند. «شرکت هند شرقی هالند» که ابزار بورژوازی نوحاسته این کشور بود، در سال ۱۶۵۲ در کپ (دماغه) سرزمین کوچک مهاجرنشین های هالندی را به وجود آورده بود تا راه را برای غارت بیشتر این قاره هموار سازد. این مهاجرها که به جای هالندی خود را بوئر (کشاورز) می خواندند، به آپارتاید در این قاره دامن زدند. (۴)

بوئرها در منطقه ای از آفریقا زیست داشتند که دارای الماس و طلا بود. کشف این دو معدن گرانبها، اشتیاق بریتانیا را تحریک کرد. همین بود که در سال ۱۸۹۴ نیروهای انگلیسی علیه بوئرها به عملیات نظامی دست زدند و در سال ۱۹۰۲ بالاخره بوئرها را شکست و امپراتوری خود را گسترش دادند. بریتانیا قبل از تقسیم آفریقای غربی، دهانه گامبیا، سیرالئون در ساح عاج و نیجریه را نیز به دست آورده بود.

فرانسه: اگر هدف امپراتوری بریتانیا در آفریقا، پیوند زدن مستعمراتش از شمال تا دماغه امید نیک در جنوب شرق بود، فرانسه در صدد گسترش مستعمراتش از اقیانوس اطلس در غرب تا دریای سرخ در شرق بود. فرانسه که قبلاً سنگال را در قرن هفدهم به دست آورده بود، این کشور را به حیث پایگاه اصلی لشکرکشی اش به طرف جنوب صحرا قرار داد.

استعمارگران فرانسوی که در دوره جنگ ناپلیونی از الجزایر مواد غذایی و پوست می خریدند، از مدتها در تلاش غارت این کشور بودند. «ضربه مگس کش» (۵) در سالهای ۲۰ قرن نوزدهم بهانه ای شد برای لشکرکشی فرانسه به الجزایر و اشغال وحشیانه این کشور. (۶) این اشغال راه را برای اشغال تونس هموار ساخت. فرانسه در ۱۸۸۱ به تونس

لشکرکشی کرد و این کشور را به تصرف خود آورد و پس از تصرف به غارت بیرحمانه آن پرداخت. این کشور اراضی تونس را به قیمت ارزان خریداری کرد و این خرید اراضی سبب شد تا اروپایی ها در آستانه جنگ جهانی اول مالک یک میلیون هکتار زمین زراعی در تونس شوند، که از آن جمله غارتگران فرانسوی به تنهایی صاحب ۹۰۰ هزار هکتار زمین بودند.

فرانسه به چپاول ثروت ها و مکیدن خون خلق تونس اکتفاء نکرد، لذا راه مراکش را در پیش گرفت. اما مراکش، گرگاه تضادهای امپریالیستی بود. فرانسه، انگلیس، آلمان، ایتالیا و اسپانیا هر کدام در این کشور منافع غارتگرانه خود را تعقیب می کردند و این منافع نمی توانست تضاد میان امپریالیست ها را دامن نزند. فرانسه در سال ۱۸۷۰ یک ساحة مراکش را که هم مرز با الجزایر بود، اشغال کرد و تلاشش برای غارت بیشتر مناطق این کشور با مخالفت و مقاومت سایر دول استعمارگر اروپایی در منطقه روبه رو شد.

فرانسه ناگزیر بود با کشورهای غارتگر رقیب به معامله تن دهد. ایتالیا پس از موافقه فرانسه لیبیا را اشغال کرد و از «حق» خود در مراکش صرف نظر کرد. فرانسه بر اساس قرارداد ۱۹۰۴ به انگلیس در مصر «آزادی عمل» داد و در ازای آن «آزادی عمل» خود را در مراکش به دست آورد. به همین گونه فرانسه و اسپانیا در باره تقسیم مراکش به توافق رسیدند. اما آلمان مانعی بود بر سر راه فرانسه. آلمان تلاش داشت تا مراکش را به صورت پایگاه اصلی نظامی خود در سواحل اقیانوس اطلس و مدیترانه در تصرف داشته باشد، ولی فرانسه به او مهلت نداد و به اشغال مراکش دست زد و بر اساس توافق، اسپانیا نیز ارتش خود را وارد مناطق شمالی آن کرد (این وضعیت مشابه وضعیت کنونی است). جنگیدن فرانسه در کنار آمریکا برای آمریکا در افغانستان و در ازای آن امتیاز بردن در لیبیا و سایر کشورهای افریقای. آلمان نیز امتیازش را از این رقابت به دست آورد. آلمان در برابر دریافت غرامت از مستعمره های فرانسه در کنگو و امتیاز احداث راه آهن در جنوب مراکش، تصاحب مراکش را به وسیله فرانسه رسماً پذیرفت.

نوبت به سِنِگال رسید. غارتگران دول امپریالیستی پشت بهانه برای اشغال می گشتند، چنانچه امروز به نام «جنگ علیه تروریسم و القاعده» در صدد اشغال شماری از کشورهای فقیر و نادار هستند. فرماندار سِنِگال از لات - دیور حاکم کاپور خواست تا با احداث راه آهن داکار - سن لوئی موافقت کند، اما او در پاسخش گفت: «تو می گوئی که این کار برای ما خوشبختی و ثروت می آورد ولی من فکر می کنم که این راه آهن من و رؤسای مرا به بردگی تنزل می دهد.» فرانسه با شنیدن این پیام، در پایان سال ۱۸۸۲ به سِنِگال لشکرکشی کرد. فرماندار سِنِگال در سال ۱۸۸۲ اعلام کرد که ساختن راه آهن به وسیله استعمارگران را به مثابه تنزل به بردگی می داند، ولی جالب است که در کشور ما هنوز کسانی هستند که از «کمک های ناکافی» و «عدم پروژه های زیربنایی» توسط امپریالیست های اشغالگر شکوه و گله می کنند و لابد خود را «مائیوست» و مبارز هم می خوانند. (۷)

فرانسه نیز به مراکش اکتفاء نکرد. سودان غربی هم به گفته ستالین قربانی «مبارزه سبعانه بین دستجات مختلف سرمایه داران» شد. این کشور با وحشت تمام به تصرف درآمد، وحشتی که خلق سودان را به شکل شنیع و بیرحمانه فدای منافع امپریالیستی ساخت. (۸) تصرفات فرانسه به سودان غربی محدود نماند، لذا در سال ۱۹۰۰ به منطقه اطراف چاد لشکر کشید (۹)؛ مناطق اطراف خلیج گینه، ساحل عاج، جزیره ماداگاسکار، گابون (در سالهای ۱۸۷۹ - ۱۸۸۲)، کنگو، اوبوک (۱۸۸۴)، جیبوتی (۱۸۸۸) و... را تصرف کرد.

آلمان: امپریالیسم آلمان نسبت به سایر دول امپریالیستی نسبتاً دیرتر وارد افریقا شد و همین امر سبب گردید که این امپریالیسم به خاطر ایجاد امپراتوری اش در افریقا از هیچ نوع جنایت دریغ نرزد. در مستعمرات این دولت امپریالیستی کار اجباری معمول بود. (۱۰) سربازان آلمانی اردوگاه های مترکمی از اسیران را در زیر اشعه سوزان

آفتاب ساختند و «تمدن» زندان ها را وارد افریقا کردند. المان، خلیج آنگراپکنا در جنوب غربی افریقا را به حیث نخستین امتیاز از طریق تاجران و سرمایه داران خود به دست آورد. دولت المان این تصرفات را تحت حمایت گرفت و تصرفات خود را گسترش داد و شهرهای اصلی کرانه افریقا را از مرزهای آنگولا تا رودخانه اورنج گرفت. بعد این امپراتوری وسعت بیشتر یافت و تا افریقای جنوب غربی نیز رسید و بچوانالد را نیز ضمیمه مستعمرات خود ساخت. المان در کرانه شرقی سرزمین وسیعی از مناطق تانگانیکا، روندا و بوروندی را به اشغال درآورد.

سایر کشورهای سرمایه داری: چپاول و غارت افریقا به وسیله کشورهای ممتاز سرمایه داری، اشتباهی کشورهای خرد و کوچک سرمایه داری را نیز تحریک کرده بود. پرتگال، بلژیک و اسپانیا نیز وارد این رقابت شدند. بلژیک در غارت خلق های افریقای مرکزی نقش اصلی داشت. کنفرانس ۱۸۸۴ - ۱۸۸۵ فرانسه و المان در برلین، کنگو را به عنوان ملک خصوصی لئوپولد دوم، پادشاه بلژیک شناخت. در سال ۱۹۰۸ لئوپولد دوم، کنگو را با قیمت بالا به دولت بلژیک فروخت و دولت بلژیک کار وحشیانه اجباری، ستم و جنایت را در کنگو برقرار ساخت. در آستانه قرن بیستم، در کنار تصرفات خرد و کوچک، دو مستعمره بزرگ آنگولا و موزامبیک در اختیار بلژیک بود.

پرتگال اولین کشوری بود که به قاره سیاه رفت و تجارت برده را آغاز کرد. اسپانیا، قسمتی از مراکش، کرانه غربی صحرا و چند منطقه خرد و کوچک دیگر را تصاحب کرده بود. ایتالیا نیز تلاش داشت تا در اتیوپی و کرانه سومالی اربابی کند. در آغاز سال های هشتاد قرن نوزدهم، ایتالیا مناطقی در کرانه دریای سرخ در ایالت اریتره را به دست آورد و بعد به اتیوپیایورش برد. در اوایل قرن حاضر استعمارگران ایتالیایی به لیبیا حمله کردند و بخشی از سرزمین سومالی را اشغال کردند و در همین حال ایالات متحده آمریکا در پایان قرن نوزدهم، لایبریا را به تصرف درآورد.

با این تقسیم و توزیع، در آغاز قرن بیستم تقسیم قاره افریقا میان امپریالیست ها به پایان رسیده بود. ولی امپریالیست ها بر اساس سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» این قاره را تکه تکه کرده، اختلافات مرزی را دامن زده، اربابان و سران قبایل را علیه یک دیگر انداخته که در نتیجه آن در این قاره کمترین کشوری را می توان سراغ کرد که در آن نزاع مرزی موجود نبوده و ملت ها و خلق های آن پراکنده نشده باشند. این پراکندگی که بعدها با جنگ های قومی نیز همراه شد، از میراث های شوم امپریالیزم در این قاره می باشد.

این تقسیم برای غارت منابع افریقا صورت گرفت. در این غارت، بریتانیا از همه غارتگران دیگر در موقعیت ممتاز قرار داشت. مستعمرات بریتانیا دارای معادن طلا، الماس، مس، سرب، روی و... بود. علاوه بر صاحب مستعمره هائی بود که تولیدکنندگان مهم پنبه، کاکائو، کیله، نارگیل و... به شمار می رفتند. فرانسه مستعمره هائی را در اختیار داشت که منابع عظیم فاسفورس، سنگ های آهن، منگنز و فلزات غیر آهنی داشتند و قهوه، سیسال (نوعی الیاف)، برنج، رابر و... تولید می کردند.

تجارت برده و بعدها برده و عاج، غارت زمین های حاصلخیز و بهره کشی غارتگران و چپاول منابع معدنی و تقسیم مناطق و فروش آن و تحفه دادن های بعضی مناطق در افریقا باعث کندی پیشرفت نیروهای تولیدی در این قاره شد و بیجا نبود که این قاره وسیع با آبراه های فراوان، زمین های حاصلخیز و ذخایر غنی زیر زمینی، فقط یک درصد محصول صنعتی جهان را تولید می کرد.

منابع انسانی این قاره تا جنگ های جهانی اول و دوم به وسیله استعمارگران بیرحمانه مورد استفاده جنگی قرار گرفت. بیش از یک میلیون افریقائی در نیروهای مسلح فرانسه، بریتانیا و المان می جنگیدند که ۸۴۵۰۰۰ آن تنها در چارچوب ارتش فرانسه سلاح گرفته بودند. با پایان جنگ جهانی اول که در آن المان شکست خورد، مستعمره های این کشور ظاهراً به قیمومیت جامعه ملل درآمدند، اما عملاً میان بریتانیا (افریقای شمالی المان و قسمتی از توگو و کامرون)،

فرانسه (قسمتی از توگو و کامرون)، بلژیک (رواندا، اوروندی)، اتحادیه آفریقای جنوبی (جنوب غربی آفریقا) و پرتگال تقسیم شدند.

تا جنگ جهانی دوم، غارتگران کمتر به استخراج معادن در آفریقا مصروف بودند و بیشترین توجه آنها به آسیا متمرکز شده بود. غارتگران عمدتاً در بخش کشاورزی مصروف بهره‌کشی بودند زیرا مواد معدنی این قاره به استثنای چند منطقه کشف نشده بود، چنانچه در اواسط سالهای سی قرن بیستم، قاره آفریقا با حدود ۸ درصد جمعیت و ۲۱ درصد وسعت جهان فقط ۳.۱ درصد مواد خام جهان را تولید می‌کرد. ای. شفیرت در کتاب «آفریقا در جنگ جهانی دوم» می‌نویسد که «در سال ۱۹۳۸ آفریقا ۹۷.۸ درصد الماس جهان، ۴۵.۵ درصد طلا، ۷۵ درصد کوبالت، ۳۷.۶ درصد منگنز، ۴۰ درصد کرونیوم، ۳۳.۳ درصد وانادیوم، ۲۱.۳ درصد مس و ۱۲.۵ درصد قلعی جهان را تولید می‌کرد.»

بریتانیا در جریان جنگ جهانی دوم بیش از ۸۰ درصد بوکسیت، تقریباً ۷۸ درصد رابر، در حدود ۸۰ درصد سنگ آهن، بیش از ۷۵ درصد تانگستن خود را از مستعمره‌های آفریقائی به دست می‌آورد و همین بود که مدیران دست اول این کشور می‌گفتند که مواد معدنی آفریقا آنها را در جنگ بر فاشیزم به پیروزی رساند.

استعمار کلاسیک به استعمار نو (با پرچم سازمان ملل متحد) جامه عوض کرد. این بار سرمایه‌گذاری‌های غارتگران بود که خلق آفریقا را سلاخی می‌کرد، چنانچه در پایان سال ۱۹۶۲ میلادی جمع سرمایه‌گذاری‌های امپریالیستی در آفریقا به ۲۲۰۰۰ تا ۲۳۰۰۰ میلیون دلار می‌رسید: بریتانیا (۷۵۰۰ میلیون دلار)، فرانسه (۶۵۰۰ میلیون دلار)، بلژیک (۴۰۰۰ میلیون دلار)، ایالات متحده آمریکا (۳۰۰۰ میلیون دلار) و آلمان (۵۰۰ میلیون دلار).

در استعمار نو، نقش سازمان ملل متحد تبارز یافت، چنانچه تجاوز امپریالیزم آمریکا در ۱۹۶۴ بر کنگو با پرچم سازمان ملل متحد صورت گرفت که در آن نخست وزیر مبارز خلق کنگو پاتریس لومومبا (۱۱) از قدرت خلع و بعد در ۳۶ سالگی در اسید حل شد، و دولت وابسته به امپریالیزم آمریکا بر اریکه قدرت تکیه زد.

در سال ۱۹۶۰، ۱۷ مستعمره (۱۴ مستعمره فرانسه، یک مستعمره انگلیس، یک مستعمره بلژیک و سومالی بریتانیا و ایتالیا) به استقلال رسیدند. از سالهای ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳ شش کشور در آفریقای شرقی به استقلال رسیدند. به طور مجموعی از سال ۱۹۴۶ تا سال ۱۹۶۴ یعنی هجده سال جمعاً ۳۱ کشور آفریقائی به استقلال رسیدند (۱۲)، اما این استقلال، از آنجائی که به طور کل محدود به ناسیونالیزم بود، نتوانست خلق آفریقا را از چنگال خونین غارتگران نجات دهد. سکوتوره رئیس جمهور گینه در نوامبر ۱۹۵۸ در مورد استقلال گینه سخن جالبی دارد که می‌توان آن را شامل حال تمام قاره آفریقا ساخت: «اگر در گینه پدیده استعمار کاملاً از بین رفته، اگر پیروزی استقلال نشانه انقلاب غیر قابل برگشت تاریخ است، اما عواقب و آثار بد استعمار هنوز نابود نشده است. این امر مستلزم استعمار زدائی کامل است. اگر می‌خواهیم اقدام ملی گینه به نتیجه کامل برسد و به تأمین وحدت میهن آفریقائی خدمت کند، باید خود را کاملاً وقف استعمار زدائی کنیم.»

استقلال از غارتگران وقتی معنی حقیقی اش را می‌یابد که به گفته ستالین «سنگرهای سرمایه داری را از ریشه مخدوش ساخته و مستعمرات و کشورهای غیر مستقل را از ذخایر امپریالیزم به ذخایر انقلاب پرولتاریائی تبدیل» سازد، چیزی که در قاره آفریقا عمدتاً در این ساحه موفق نبود و به «استعمار زدائی» همه جانبه نپرداخت و همین است که این قاره دارای ذخایر غنی مواد معدنی، پیشرفت لازم نیروهای تولیدی را تجربه نکرده و استعمارگران کماکان آن را غارت می‌کنند.

این غارت نسبت به گذشته با حدت بیشتر ادامه دارد. از یک طرف انحصارات امپریالیستی نسبت به گذشته جهان را بیشتر و بیشتر در چنگال هایش می‌فشد، از طرف دیگر کشورهای امپریالیستی در حال عروج، عطش بی سابقه به مواد خام و بازارهای وسیع مستهلکین دارند. یکی از قاره‌هائی که در تیررس امپریالیست‌ها قرار دارد، همین آفریقای

سیاه است. افریقا، چنانچه گفته شد با ۴۰ درصد ذخایر طبیعی جهان و با بازار وسیع نیروی کار و مستهلک نمی تواند اشتباهی آزمندانۀ امپریالیست ها را تحریک نکند، لذا این اشتها تحریک شده و خلق این کشور به شکل بیرحمانه توسط نیروهای ناتو، فرانسه و با همیاری امریکا، انگلیس، المان، کانادا و... سلاخی می شوند.

۲. کلیمانجارو بلندترین کوه قاره افریقا است. این کوه که جزء مستعمره انگلیسی کینیا بود، ملکه ویکتوریا آن را به عنوان هدیه سالروز تولد به ویلهلم اول امپراتور المان تقدیم کرد! کلیمانجارو جزء تانگانیکا و سپس افریقای شرقی المان شد.

۳. سیسیل رودس و ژوزف - چمبرلین که یک سرمایه دار بزرگ انحصارگر بود و در دوره غارت بریتانیا از امپریالیزم دفاع می کرد و در میان طبقات حاکمه بریتانیا محبوبیت فراوان داشت، به دوستش ستید گفته بود: «سیاستمداران استعماری باید برای تهیه جا برای جمعیت اضافی و به وجود آوردن بازارهای تازه برای کالاهایی که در کارخانه ها و معادن تولید می شوند، سرزمین های تازه ای به دست آورند. همچنان که همیشه گفته ام امپراتوری یک مسأله امرار معاش است، اگر می خواهید از جنگ داخلی اجتناب کنید، باید امپریالیست شوید.» (تاریخ افریقا، ترجمه و تألیف: ع. دخانیاتی)

۴. بوئرها تبلیغ می کردند که خداوند افریقای آنها را برای خدمت بوئرها آفریده است. بدین ترتیب عصر آپارتاید یا جدائی و تبعیض نژادی که مبتنی بر برتری یا کار ارزان افریقای آنها بود، آغاز گردید. (تاریخ افریقا، ترجمه و تألیف: ع. دخانیاتی).

۵. میان فرمانروای الجزایر و کنسول فرانسه در الجزیره در مورد پرداخت بهای کالاهای الجزایری که فرانسویان به طور قرض خریده بودند، اختلاف افتاد. روزی فرمانروای الجزایر در پاسخ اهانت کنسول فرانسه با مگس کش خود ضربه ای به او نواخت. «ضربه مگس کش» بهانه ای شد برای استعمارگران فرانسوی برای تجاوز و یورش به الجزایر، و این کشور از طرف فرانسوی ها اشغال شد.

۶. در مورد این جنایت یکی از دانشمندان در سال ۱۸۷۷، نوشت: «از همان نخستین لحظه اشغال الجزایر به وسیله فرانسوی ها تا امروز سرزمین فلاکت زده الجزایر صحنه خونریزی، غارت و فشار بی انقطاع است. شهرها یکی پس از دیگری، از بزرگ و کوچک و جب به جب با قربانی های بسیار با ارزشش تسخیر می شود. قبیله های عرب و قبایلی که به استقلال چون گنج ارزش و قدر می نهند و از سلطه بیگانگان بر زندگی خود نفرت دارند، با تاخت و تاز وحشیانه سرکوب و قلع و قمع می شوند. در جریان این سرکوبی خانه و کاشانه و اموال شان خراب و منهدم و محصولات شان لگدکوب و پایمال می شود. آنهایی که جان سالم از این تاخت و تاز بدر برده و باقی مانده اند، در معرض کشتار و یا هر نوع تهدید فساد و بیرحمی قرار می گیرند.» (تاریخ افریقا، تألیف و ترجمه: ع. دخانیاتی)

۷. «امپریالیزم گستاخانه ترین استثمار و بی رحمانه ترین اسارت صدها میلیون مردم وسیع ترین مستعمره ها و کشورهای غیر مستقل می باشد. هدف این استثمار و سرکوب، عبارت است از تحصیل سود اضافی. ولی امپریالیزم، ضمن استثمار این کشورها، ناگزیر باید در آنجا راه های آهن، کارخانه ها و مراکز صنعتی و تجارتی برپا سازد.» (راجع به اصول لنینیسم، ی. ستالین)

۸. یکی از شاهدان عینی جریان این هجوم وحشیانه اشغالگران را چنین توصیف می کند: «پس از محاصره به شهر حمله بردند. فرمان غارت شهر صادر شد. همه اهالی شهر کشته یا اسیر شدند. اسیران را در یک دسته جمع کردند.

کلنل شروع به توزیع غنایم کرد. ابتداء چیزی در دفتر یادداشت خود یادداشت می کرد و بعد از این کار چشم پوشید و گفت: «خودتان تقسیم کنید» و در جریان تقسیم دعوا و نزاع برپا بود.

نیروهای نظامی در بازگشت، در حالی که اسیران را به دنبال خود می کشیدند، روزی نزدیک به ۲۵ کیلومتر راه می پیمودند. کودکان و کسان دیگری را که از شدت خستگی به زمین می افتادند، با ته قنداق تفنگ یا با سرنیزه می کشتند.

اجساد کشتگان در کنار جاده ریخته شده بود. ناگهان زنی چنباتمه زد. او حامله بود. ضربه ای با ته قنداق خورد وضع حمل کرد. زن بند ناف را با دندان پاره کرد و نوزاد را دور انداخت بی آنکه حتی نگاهی به پشت سر خود به او بیندازد...

افریقاییانی که برای حمل کیسه های ارزن بسیج شده بودند، پنج روز بدون غذا راه رفتند. آنهایی که مقدار ناچیزی حتی به اندازه یک مشت ارزن از کیسه بر می داشتند، پنجاه ضربه شلاق می خوردند. «(ژان سوره کانال: «افریقای سیاه غربی و مرکزی، ص ۲۴۱)

۹. یکی از شاهدانی عینی نتیجه این جنگ را چنین توصیف می کند: «به هر کجا نگاه می کردی دهکده های ویران بود و استخوان های انسان... زمین پر بود از بقایای اجساد انسان که سگهای گول پیکر و زشت آنها را دریده و خورده بودند...» همان کتاب

۱۰. فن تروتا سردار دژخیم المانی که وظیفه سرکوبی هررو و ناما به او سپرده شده بود، می نویسد: «من این قبیله های افریقائی را می شناسم. آنها مثل هم اند و به هیچ چیز جز زور احترام نمی گذارند. سیاست من همواره این بوده و هست که با ترور بیرحمانه و حتی با وحشی گری این زور را به کار برم. من با سیلی از خون و پول قبیله های شورشی را محو می کنم. فقط با چنین بذری چیز تازه ای می تواند سبز شود، چیزی که پایدار باشد.»

۱۱. لوموبا از زندان هاردی آخرین نامه خود را به هسمرش نوشت که بیانگر دیدگاه سیاسی او است: «همسر عزیزم، این نامه را می نویسم ولی نمی دانم به دست تو خواهد رسید؟ و یا هنگامی که آن را می خوانی من هنوز زنده باشم. در همه تلاش ها و کشمکش هایی که برای استقلال میهن مان می کنم حتی یک آن در پیروزی نهائی این امر مقدس که من و همکارانم زندگانی را وقف آن کرده ایم دچار تردید نشده ام. ولی آنچه را که ما برای میهن مان آرزو می کردیم هیچگاه مورد پسند بلژیکی های استعمار طلب و دوستان غربی آنها نبود. زیرا ما خواهان حیاتی شرافتمندانه با سربلندی و احترام و استقلال بدون قید و شرط هستیم، و بدین سبب ایشان، به طور مستقیم و یا غیر مستقیم، به عمد و یا غیر عمد، حمایت چندین نفر از اعضای عالیرتبه سازمان ملل متحد را جلب کردند. این همان سازمانی است که ما وقتی کمکش را طلب کردیم و امید خود را بدان بسته بودیم، اینان عده ای از هم میهنان ما را فاسد کردند و به گروه دیگر رشوت دادند. اینان باعث شدند تا حقیقت پنهان بماند و بالنتیجه استقلال ما را ننگین سازند. چه چیز دیگری می توانستم بگویم؟ جان من تنها خواه زنده و خواه مرده، خواه آزاد و یا به حکم استعمار طلبان اسیر و در زندان باشم به حساب نمی آید. این کنگوست که به حساب می آید. این مردم فقیر کشور ماست که استقلال برای شان قفس شده است و دنیا از میان میله های این قفس به ما می نگرند. این نگاه ها با رقت و شفقت و گاه با شادی و خوشحالی همراه می شود. ولی ایمان من استوار باقی خواهد ماند. این را می دانم و آن را در دل احساس می کنم که دیر یا زود ملت ما خود را از شر دشمنان، چه داخلی و چه خارجی، آسوده خواهد کرد و جمله ایشان به صورت یک فرد درمی آید و ننگ و حقارت استعمار را زیر پا خواهند نهاد و شخصیت خود را در انوار تابان خورشید باز خواهند گرفت.

ما تنها نیستیم. افریقا، آسیا و ملل از بند رسته در هر گوشه دنیا پیوسته در کنار میلیونها نفر کنگوئی خواهند بود و تا آن روز که استعمار طلبان و سربازان اجیر شان را از کشور برانند دست از تکاپو و کوشش بر نمی دارند. در باره

فرزندانم. من آنها را ترک می‌کنم و شاید دیگر رویشان را نبینم. دلم می‌خواهد به آنها گفته شود که وظیفه آنان و هر کنگوئی دیگر آن است که بکوشند تا کار مقدس بنای استقلال و حکومت را به پایان رسانند. چون ما بدون احترام آزادی نداریم و بدون عدالت احترامی در کار نیست و بدون استقلال ملت آزاد نمی‌توان داشت.

ظلم و سختی و شکنجه نمی‌تواند مرا و ادار به طلب رحم کند. چون ترجیح می‌دهم که با سری راست و ایمانی استوار و اطمینان عمیق به سرنوشت کشور مان بمیرم تا آن که در اسارت به سر برده و اصول مقدس را زیر پا نهم. تاریخ حقایق را روزی بیان خواهد کرد. ولی آن چه را که در بروکسل، پاریس، واشنگتن و سازمان ملل درس می‌دهند تاریخ نیست. افریقا نیز روزی تاریخ خود را خواهد نوشت و این تاریخ در شمال و جنوب صحرا پر از افتخار و احترام خواهد بود. همسر عزیزم، برای من گریه نکن. یقین دارم که کشور من که اینقدر در رنج است راه دفاع از آزادی و استقلالش را فرا خواهد گرفت. زنده باد کنگو، زنده باد افریقا! - پاتریس»

۱۲. «پیدایش پرولتاریا و تجلی روشنفکران محلی، بیداری افکار ملی، قوت یافتن جنبش های آزادی خواهانه؛ اینها هستند نتایج این «سیاست» {سیاست استعمار}. قوی شدن نهضت انقلابی بلااستثناء در تمام مستعمرات و کشورهای غیر مستقل شاهد برجسته ای بر این امر است.» (راجع به اصول لنینیسم، ی. ستالین)